

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هفته‌نامه مطالعات راهبردی سیل



مؤسسه مطالعات راهبردی اندیشه‌سازان نور

تنظیم و صفحه‌آرا: مرضیه روشن‌روان

شماره نشریه: 155

تاریخ انتشار: 25 مرداد 1400

تعداد صفحات: 34 صفحه



رمزگشایی از برنامه آمریکا در افغانستان



رویداد

آمریکا در اول مرداد ۱۴۰۰ با زیر پا گذاشتن چندباره مفاد پیمان آتش بس با طالبان، مواضع این گروه در نزدیکی قندهار را به شدت بمباران کرد. در ۱۰ مرداد نیز جنگنده‌های بی ۵۲ آمریکایی مواضع طالبان را در هرات (مناطق مسکونی و شهری هرات) بمباران کرده‌اند. این حمله و حملات مشابه بار دیگر این پرسش مهم را مطرح کرده است که به راستی برنامه آمریکا برای افغانستان چیست؟ آیا آمریکا واقعا از افغانستان دست می‌کشد و دولت نزدیک به خود در این کشور را رها می‌کند؟ چه دلیل یا دلایلی پشت صحنه خروج نظامیان آمریکا از خاک افغانستان وجود داشته است؟

تحلیل رویداد

برای بسیاری از کارشناسان مسائل افغانستان این مسئله به جد مطرح بود که چرا آمریکا پذیرفته است از افغانستان خارج شود؟ آیا آمریکا واقف به این امر نیست که در صورت خالی کردن پشت دولت کابل، به احتمال زیاد این دولت سقوط خواهد کرد و طالبان مجدداً بر افغانستان حاکم خواهند شد؟ آیا طالبان و آمریکا پیمانی پنهانی با یکدیگر دارند و قرار است طالبان منافع آمریکا را در این کشور حفظ کنند؟ البته همه شواهد حاکی از این است که دولت غرب‌گرای کنونی هزاران بار برای واشنگتن بهتر و هماهنگ‌تر است و هیچ دلیل معقولی برای جابه‌جایی این هم‌پیمان وجود ندارد؟ در واقع ۳۵۰۰ کشته و ۲۱ هزار زخمی ناتو که طالبان مسبب آن بوده‌اند، دو تریلیون دلار مخارج آمریکا، و فشار سنگین افکار عمومی آمریکا (طبق یک نظرسنجی، ۷۷ درصد مردم آمریکا موافق خروج نیروهای این کشور از افغانستان هستند) از عوامل اصلی تصمیم این کشور برای خروج از خاک افغانستان است. همچنین امکان فعال کردن بیشتر داعش در پرتو هرج و مرج ناشی از جنگ می‌تواند یکی از اهداف اصلی آمریکا یعنی ناآرام کردن محیط چین و روسیه را محقق کند. اما امروز با حملات هوایی پیاپی آمریکا به نیروهای طالبان، بیش از پیش طرح اصلی آمریکایی‌ها برای میدان سیاسی و نظامی افغانستان روشن می‌شود. در دوم و سوم تیر مصادف حضور غنی در آمریکا، پهپادهای ایالات متحده مواضع طالبان را در قندوز و بغلان هدف قرار



دادند. بایدن نیز در این سفر وعده حمایت قطعی ارتش آمریکا از نظامیان افغان را داد. ژنرال مکنزی نیز در ۲۱ تیر ۱۴۰۰ در سفر به کابل همین وعده را تکرار کرد و در نهایت در زمان نزدیک شدن طالبان به قندهار و شهرهای دیگر دیدیم که آمریکا به این وعده خود مبنی بر حمایت هوایی از ارتش افغانستان و دولت غنی پای بند ماند.

اما ریشه این تصمیم را باید در نوع نگاه بایدن به افغانستان جست و جو کرد. در اکتبر ۲۰۲۰ پیش از انتخاب قطعی بایدن به ریاست جمهوری ایالات متحده، مقاله‌ای به قلم ریچارد آی کلارک،^۱ مشاور سابق شورای امنیت ملی ایالات متحده آمریکا (NSC)، در وبگاه میدل ایست اینستیتیو منتشر شد که حاوی نکاتی بسیار مهم در این رابطه است. (در بدرهای پیشین و در زمان نزدیک به اکتبر ۲۰۲۰ به این مقاله اشاره کرده‌ایم.)

در این مقاله کلارک می‌گوید: «بهتر بود ایالات متحده هرگز افغانستان را اشغال نمی‌کرد» و در توضیح آن می‌گوید: «باراک اوباما هنگامی که رئیس‌جمهور شد در تلاش برای رفع مشکل نیروهای ناکافی ایالات متحده، تعداد سربازان آمریکایی را از حدود ۳۰ هزار به بیش از ۱۰۰ هزار رساند. جو بایدن، معاون رئیس‌جمهور، با مخالفت با این موج گفت: این امر موجب افزایش تلفات ایالات متحده می‌شود و وقتی نیروهای آمریکایی به سطوح پایین‌تری بازگشتند، طالبان سرزمین‌های خود را بازیابی می‌کنند. ثابت شد که حرف بایدن درست بود. بایدن از روشی حمایت می‌کرد که بر نیروی هوایی آمریکا تأکید داشت و با پشتیبانی از نیروهای ویژه آمریکا - که بعضی از آنها در واحدهای ارتش افغانستان جای گرفته بودند- اجرا می‌شد. در این طرح ایالات متحده، ناتو و دولت کابل امنیت مناطق روستایی را تأمین نمی‌کنند، ولی از تهدید طالبان برای کنترل یک شهر بزرگ جلوگیری می‌کنند. به نظر من، این یک راهبرد واقع‌گرایانه و چیزی بود که باید آن را در ۲۰۰۱ یا ۲۰۱۱ که بایدن پیشنهاد کرد، دنبال می‌کردیم.»

کلارک همچنین می‌نویسد: «اگر طالبان، متحدان افغانستانی آمریکا را که ما به مدت ۲۰ سال از آنها حمایت کرده‌ایم، از کابل و سایر شهرهای بزرگ با جنگ نظامی اخراج کنند، اعتبار ایالات متحده در سطح جهانی بیشتر [از قبل] از بین می‌رود و همین‌طور موجب شکنجه و کشته شدن بسیاری از کسانی می‌شود که به آنها قول حمایت داده‌ایم و شرایطی ایجاد می‌کند که در آن گروه‌های تروریستی می‌توانند از این کشور به‌عنوان پایگاه حمله به نقاط دیگر، از جمله در ایالات متحده استفاده کنند. اگر بایدن انتخاب شود، باید به طرح اصلی خود برای افغانستان برگردد که در آن نگران نیستیم چه جناحی فضای خالی گسترده کشور را کنترل می‌کند. طبق طرح بایدن در سال



۲۰۱۱، ما به حضور نیروهای ویژه و نیروی هوایی ادامه خواهیم داد.»

اکنون می‌بینیم که آمریکایی‌ها همین سیاست را پیش گرفته‌اند و حتی در هرات به مناطق مسکونی شهر حمله می‌کنند تا مانع از تسلط طالبان بر این شهر بزرگ شوند؛ در حالی که برخی قرائن از جمله خطبه‌های مجیب الرحمن انصاری و خیل انبوه مستمعین او، بیانگر وجود نوعی حمایت مردمی دست‌کم چندده هزار نفری از طالبان در این شهر است. طالبان با ورود به این شهر می‌توانند طرفداران خود را سازماندهی کنند. مشابه چنین وضعی در لشکرگاه هلمند، غزنی و میدان وردک وجود دارد که احتمال حملات هوایی آمریکا به طالبان به نوبه خود باعث پیوستن تعداد بیشتری از مردم به این گروه خواهد شد.

اما همه اینها نیاز به ایجاد یک پایگاه هوایی نزدیک افغانستان را به آمریکایی‌ها خاطرنشان کرد. به همین علت قصد ایجاد پایگاه در بلوچستان پاکستان یا تاجیکستان یا ازبکستان را داشتند که طرح‌شان در این زمینه ناکام ماند. اما اکنون با برخاستن هواپیماهای آمریکایی از العدید، طرح بمباران آمریکایی‌ها در افغانستان اجرا می‌شود.

نتیجه‌گیری

بایدن از زمان سناتوری، ایده‌ای را در مورد افغانستان در سر پرورانده و مطرح کرده بود که مبتنی بر این حقیقت است که حضور نیروی نظامی زمینی آمریکایی در خاک افغانستان باعث تلفات بیشتر آمریکایی‌ها می‌شود و راه درست برای آمریکا حمایت هوایی از ارتش افغانستان تنها به‌منظور حفظ شهرهای بزرگ است.

از طرف دیگر رقابت بین چهره‌های سیاسی آمریکا برای خروج هرچه سریع‌تر از باتلاق افغانستان و مخارج و تلفات سنگین جنگ باعث شده بود که ترامپ به مذاکره با طالبان و تعیین زمان برای خروج نیروهای آمریکایی تن بدهد و سپس وقتی بایدن به جای ترامپ نشست، خط ترسیم‌شده توسط دولت ترامپ در مورد افغانستان را متمایل به ایده اصلی خود در مورد افغانستان دید و به‌شکلی هوشمندانه در حال اجرای آن است. مضاف بر اینکه آمریکا می‌تواند در این شرایط با خلق و گسترش داعش محیط چین و روسیه را بر هم بزند و این نیز با سیاست کلان جدید آمریکا مبنی بر پس‌فیک‌گرایی مطابق افتاده است (مهار چین و توجه به محدوده اقیانوس آرام). آخر سخن اینکه باید سفر حمدلله محب به لندن و تلاش برای اقناع انگلیس در مسیر حمایت از دولت غنی و نیز تلاش آمریکا برای حفظ نیروهای یکی از کشورهای ناتو در فرودگاه کابل (مانند ترکیه در فرودگاه کابل) را در همین راستا تحلیل کرد.

نگاه اسرائیلی به روابط ایران و روسیه



رویداد

با تغییر دولت آمریکا و کنار رفتن نتانیاهو در اسرائیل و همزمان تقویت روابط ایران و روسیه در سال‌های اخیر، اظهارات متعددی ناشی از نگرانی توسط مراکز تحقیقاتی وابسته به رژیم صهیونیستی از روابط ایران و روسیه منتشر شده است. بر اساس تعدادی از این گزارش‌ها طی یک سال گذشته، روسیه و ایران به تقویت روابط سیاسی خود ادامه دادند که در مرکز این روابط، مواضع هماهنگ شده در مورد توافق هسته‌ای از همه پررنگ‌تر است. در تابستان و پاییز ۲۰۲۰ روسیه به شدت در شورای امنیت سازمان ملل متحد با تلاش دولت ترامپ برای فعال کردن مکانیزم ماشه و جلوگیری از برداشتن تحریم تسلیحاتی علیه ایران مخالفت کرد. در مذاکرات در حال انجام در وین در خصوص بازگشت به توافق هسته‌ای، که پس از ورود رئیس‌جمهور بایدن به کاخ سفید آغاز شد، از شش قدرت دخیل در مذاکرات، مواضع روسیه نزدیک‌ترین به مواضع ایران است. علاوه بر این، مسکو رویکردی مداراگونه در قبال نقض قوانین ایران در زمینه غنی‌سازی اورانیوم و ذخایر انباشت اورانیوم نشان داده است. علاوه بر این، روس‌ها نسبت به توانایی دستیابی به توافق با ایران، همزمان با محدود کردن قابلیت‌های موشکی و مهار سیاست‌های منطقه‌ای آن بدبین هستند و بنابراین با درخواست آمریکا مبنی بر گنجاندن این موضوعات در مذاکرات مخالف هستند. در ادامه نوع نگاه اسرائیل به روابط ایران و روسیه منعکس شده است.

تحلیل رویداد

تهران و مسکو در حال نزدیک شدن به یکدیگر هستند؛ به ویژه زمانی که دو طرف در مذاکرات برای بازگشت به توافق هسته‌ای در یک طرف میز هستند. اگرچه هنوز به دلیل تضاد منافع بین آنها اختلاف نظر وجود دارد، اما به نظر می‌رسد در آینده نزدیک، همکاری‌های دو کشور افزایش یابد. آیا این امر باید برای اورشلیم نگران‌کننده باشد؛ به ویژه با توجه به گزارش‌هایی مبنی بر تمایل به محدود کردن فعالیت اسرائیل در حرم هوایی سوریه؟

روندهای رو به رشد در خاورمیانه طی یک سال گذشته روسیه و ایران را به یکدیگر نزدیک کرده



است؛ حتی اگر منافع متضاد، آنها را از تبدیل شدن به متحدان استراتژیک باز دارد. مسکو و تهران در مذاکرات جاری در وین در خصوص بازگشت به توافق هسته ای مواضع خود را هماهنگ و در زمینه‌های مختلف برای از بین بردن نفوذ آمریکا همکاری می‌کنند و همچنین در مورد روابط نظامی و دفاعی که انتظار می‌رود منجر به معاملات تسلیحاتی شود، تبلیغات بیشتری صورت می‌گیرد. روسیه هر از گاهی حتی پیام‌های لزوم خویشتن داری را به اورشلیم ارسال می‌کند تا مبادا تشدید تنش بین اسرائیل و ایران به سرعت در عرصه شمالی توسعه یابد. با این حال، تمایل مسکو برای محدود کردن استقرار ایران در سوریه همچنان باقی است و این موضوع به اسرائیل آزادی عمل می‌دهد. بنابراین، اسرائیل می‌تواند نقش سازنده ای در پیشبرد گفت‌وگوهای سیاسی بین دولت‌های بایدن و پوتین در مورد سوریه ایفا کند.

محمدجواد ظریف وزیر امور خارجه ایران در ژانویه ۲۰۲۱، بلافاصله پس از آغاز به کار دولت بایدن، از مسکو دیدن کرد و در آنجا توافقنامه همکاری با روسیه در زمینه «امنیت در حوزه اطلاعات» (که از نظر روسیه شامل حوزه سایبری است) را امضا کرد. بسیاری، این تفاهم‌نامه را جهت همکاری تکنولوژیکی بین دو کشور تفسیر کردند، اما در عمل، عمدتاً هدف آن ارتقای جهان بینی مشابه در سازمان‌های بین المللی در مورد حاکمیت در حوزه سایبری و عدم مداخله در امور داخلی است.

نه ماه از لغو تحریم فروش تسلیحات به ایران می‌گذرد، بدون اینکه روسیه و ایران قراردادهای جدید را علنی اعلام کرده باشند، اما در پشت صحنه، همکاری آنها در این زمینه عمیق تر می‌شود. در آستانه اجلاس پوتین - بایدن (۱۶ ژوئن ۲۰۲۱)، در رسانه‌های آمریکایی گزارش شد که روسیه در حال ارائه یک ماهواره رصد زمین به ایران است که اطلاعات دقیقی از جمله برای اهداف نظامی در اختیار ایران قرار می‌دهد. با این حال، رئیس جمهور پوتین نپذیرفت که روسیه قصد دارد ماهواره ای به ایران بفروشد و همچنین مدعی شد که هیچ پیشرفتی در زمینه فروش سلاح بین این دو کشور وجود ندارد.

بدیهی است که دامنه وسیع تحریم‌های آمریکا علیه ایران و روسیه، این دو را وادار می‌کند تا میزان روابط نظامی خود را از رسانه‌ها پنهان کنند. با توجه به قانون مقابله با دشمنان آمریکا از طریق تحریم‌ها (قانون CAATSA)، کشورهایی که از مسکو سلاح تهیه می‌کنند با جریمه‌های سیاسی و اقتصادی بالایی از سوی واشنگتن روبرو می‌شوند. با این حال، مسکو به نوبه خود اقدامات قانونی را برای برطرف کردن الزامات تبلیغاتی نهادهای نظامی انجام داد و مجازات سنگینی را برای روزنامه‌نگاران که چنین ارتباطاتی را گزارش کنند، وضع کرد. صنعت تسلیحات روسیه به بازار ایران بسیار نیاز دارد و می‌تواند شرایط مالی خوب و بلندمدتی را برای تهران فراهم کند که مشکلات مالی فعلی ایران را برطرف کند.



ایران که در هر صورت تحت تحریم است، دغدغه خرید تسلیحات روسی را ندارد و فاقد جایگزین‌های بهتر برای خرید تجهیزات پیشرفته تسلیحاتی است و از این رو می‌تواند پس از مشخص شدن نتیجه مذاکرات در وین، قراردادهای جدیدی با روسیه امضا کند. در چند ماه گذشته نیز همکاری نظامی بیشتری بین این دو کشور به ویژه در زمینه نیروی دریایی وجود داشته است. از ابتدای سال ۲۰۲۱، نیروی دریایی روسیه از کشتی‌های ایرانی در دریای مدیترانه در مسیر سوریه محافظت می‌کند. در ماه آوریل، خبرگزاری ملی روسیه اسپوتنیک از ایجاد مکانیسم هماهنگی روسیه، ایران و سوریه در دریای مدیترانه، به منظور اطمینان از تامین نفت ایران برای سوریه، خبر داد. به نظر می‌رسد این گزارش‌ها پیامی برای اسرائیل در برابر حملات علیه کشتی‌های ایرانی منتسب به اسرائیل باشد. به گفته منابع اسرائیلی، این کشتی‌ها اسلحه دارای قابلیت «تغییر بازی» را به سوریه حمل می‌کردند و نه فقط محموله نفت. در ماه فوریه، در آستانه آغاز مذاکرات وین، روسیه یک رزمایش دریایی مشترک با ایران انجام داد (و با وجود گزارش‌های اولیه ایران، چین به آن ملحق نشد). در ماه جولای برای اولین بار کشتی‌های ایرانی در رژه روز نیروی دریایی روسیه در سن پترزبورگ شرکت کردند. در همین حال، نیروهای نظامی روسیه و ایران در سوریه به همکاری خود برای دفاع از رژیم اسد ادامه می‌دهند، اما گزارش‌هایی نیز از تنش بین آنها منتشر شده است که گاه به درگیری‌های شدید بین نیروهای نیابتی دو طرف ارتقا پیدا می‌کند.

علاوه بر این، امسال روسیه روابط خود را با حزب الله لبنان تقویت کرد و روابط خود را با حشد الشعبی، که شامل ده‌ها شبه نظامی حامی ایران در عراق است، حفظ کرد. در ماه مارس، یک هیئت حزب الله برای اولین سفر خود در یک دهه گذشته از مسکو دیدن کرد و با سرگنی لاوروف، وزیر امور خارجه دیدار کرد. برخلاف کشورهای اروپایی یا ایالات متحده، روسیه با تعریف حزب الله به عنوان یک گروه تروریستی مخالف است و آن را به عنوان یک نیروی سیاسی مشروع در لبنان می‌داند و روابط نزدیکی با آن در زمینه مبارزه مشترک با ایران در سوریه دارد. در آوریل، فالح الفیاض، رئیس سازمان شبه نظامی حشد الشعبی، از مسکو دیدن کرد و با نیکولای پاتروشف، دبیر شورای امنیت روسیه دیدار کرد. به طور رسمی، فالح همتای پاتروشف در سلسله مراتب عراق است، اما ایالات متحده به دلیل روابط عمیق با ایران تمایلی به تماس با وی ندارد.

اما در عین حال، منافع متضادی بین روسیه و ایران وجود دارد و اینها بر توانایی دو کشور در تعمیق روابط تأثیر می‌گذارد. ایرانیان از این ناراحت بودند که وزیر خارجه لاوروف، هنگامی که در دوحه به عنوان بخشی از سفر او به کشورهای حاشیه خلیج فارس در مارس گذشته به این کشور رفته بود، از ایجاد یک چارچوب سیاسی جدید با حضور روسیه، ترکیه و قطر خبر داد. تهران از اینکه در این سفر توسط لاوروف کنار گذاشته شده است و همچنین ایجاد چارچوبی برای پیشبرد ترتیبات سیاسی در



سوریه، که در ایران به عنوان رقیبی برای گروه ایرانی - روسی - ترکی در آستانه شناخته می‌شود، مشکل دارد. روابط مستحکم روسیه با کشورهای حوزه خلیج فارس و اسرائیل (و به ویژه پذیرش حملات علیه اهداف ایران در سوریه) مغایر با منافع نظامی ایران تلقی می‌شود. یکی دیگر از اختلافات بین کشورها، ارائه واکسن‌های اسپوتنیک از سوی روسیه به ایران در برابر وپروس کووید -۱۹ است، در حالی که در ایران انتقاداتی مبنی بر عدم ارائه واکسن‌ها توسط روسیه به میزان توافق شده وجود دارد.

روابط اقتصادی روسیه و ایران سال‌هاست که ظاهراً به دلیل رقابت بین آنها در بازار انرژی و جذابیت محدود تولید تجاری روسیه برای اقتصاد ایران رکود داشته است. انتظارات از امضای توافق نامه چارچوب استراتژیک جدید بین روسیه و ایران (مشابه توافق نامه ای که در مارس بین چین و ایران امضا شد) برآورده نشده است. در ماه مارس طرفین تمدید «توافقنامه اصول اساسی روابط بین روسیه و ایران» را که در سال ۲۰۰۱ امضا شد، علنی کردند. در عمل، این یک رویداد غیر ضروری به حساب می‌آید، زیرا توافق نامه هر ۵ سال به طور خودکار تمدید می‌شود، مگر اینکه یکی از طرفین با این کار مخالفت کند.

نتیجه گیری و ارزیابی

ایران و روسیه دارای انبوهی از منافع منطقه ای و بین المللی هستند، که عمده آن کاهش حضور و نفوذ آمریکا در خاورمیانه است؛ اما چندین اختلاف نظر، عمق روابط آنها را محدود می‌کند. با این حال، می‌توان چندین روند را شناسایی کرد که انگیزه بیشتری برای ادامه همکاری روسیه و ایران در ماه‌های آینده ایجاد می‌کند. اولاً، تقریباً در هر سناریویی در مورد آینده توافق هسته ای، روابط تهران با غرب همچنان متشنج خواهد بود، به گونه‌ای که نمی‌تواند از شراکت خود با مسکو (و با پکن) دست بردارد. ثانیاً، در صورت تمدید توافق هسته ای، ایران قادر خواهد بود به بازار جهانی نفت بازگردد که در آن روسیه نقش مهمی در تنظیم قیمت‌های خود از طریق اوپک پلاس دارد. بنابراین، نیاز به هماهنگی فعالیت انرژی آنها افزایش می‌یابد. ثالثاً، خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان، مسکو و تهران را وادار می‌کند تا روابط خود را برای جلوگیری از سرایت تهدیدات اسلام افراطی به سرزمین‌های خود محکم کنند.

روسیه نگران است که افزایش تنش نظامی اسرائیل و ایران در خاک سوریه به منافع آن صدمه بزند و می‌خواهد فعالیت‌های اسرائیل را مهار کند (همان طور که در بیانیه‌های ارتش روسیه از ۲۲ ژوئیه شروع شد، ظاهراً پس از افزایش حملات منتسب به اسرائیل در روزهای قبل). با این حال، با توجه به منافع گسترده تر روسیه، که با ایران مشترک است و محدودیت‌های قدرت روسیه در سوریه، مسکو ترجیح می‌دهد از اقدامات فعال برای محدود کردن استقرار ایران در این کشور اجتناب کند و در عوض چشم پوشی از فعالیت‌های اسرائیل را ادامه دهد.



پیامدهای عضویت رژیم صهیونیستی در اتحادیه آفریقا



رویداد

روز پنج‌شنبه ۳۱ تیر ۱۴۰۰ وزارت امور خارجه اسرائیل اعلام کرد از طریق سفیر خود در اتیوپی به‌عنوان عضو ناظر به اتحادیه آفریقا ملحق می‌شود. در شنبه این هفته ۱۴ کشور آفریقایی به‌صورت رسمی مخالفت خود را با عضویت اسرائیل ابزار داشتند. سؤالی که نیاز به تحلیل آن میان کارشناسان و تحلیلگران سیاسی وجود دارد این است که چرا تل‌آویو با وجود اینکه با ۴۶ کشور آفریقا روابط برقرار کرده است، بر عضویت در اتحادیه آفریقا^۱ اصرار دارد؟ همچنین عضویت اسرائیل چه پیامدهایی برای منطقه و تحولات سیاسی دارد؟

تحلیل رویداد

اسرائیل قبل از انحلال سازمان وحدت آفریقا و تأسیس اتحادیه آفریقا عضو ناظر وحدت آفریقا بوده است؛ اما پس از تشکیل اتحادیه آفریقا، قذافی بر کشورهای آفریقایی فشار آورد و مانع از پذیرش درخواست اسرائیل شد. رژیم صهیونیستی از سال ۲۰۰۲ بیش از ۱۰ بار درخواست خود را به اتحادیه آفریقا ارسال کرد^۲ و بر متحدان خود در آفریقا مانند اتیوپی، کنیا و غنا فشار آورد تا اینکه در ماه جاری موسی فکی، رئیس اتحادیه آفریقا، اسرائیل را به‌عنوان عضو ناظر در اتحادیه آفریقا پذیرفت.^۳

بررسی تاریخی تلاش‌های اسرائیل برای عضویت در مجامع بین‌المللی نشان می‌دهد در سال ۱۹۵۵ که هسته جنبش عدم تعهد در اندونزی با حضور ۲۹ کشور آفریقایی و آسیایی شکل گرفت، اسرائیل تلاش‌هایی برای عضویت در این سازمان کرد. با این حال نه تنها رژیم صهیونیستی به این مجمع دعوت نشد، بلکه آن را به اشغال سرزمین‌های عربی محکوم کردند. اما همین کنفرانس نقطه عطف مهمی در جهت‌گیری اسرائیل به سوی قاره آفریقا شد.^۴ از آن زمان تاکنون اسرائیل تلاش‌های بسیاری برای عضویت در اتحادیه آفریقا کرد و سرانجام عضویت ناظر آن به نتیجه رسید.

۱. اتحادیه آفریقا بزرگ‌ترین و مهم‌ترین سازمان در قاره آفریقا با ۵۵ کشور عضو است.

۲. آللین ادماسو، سفیر اسرائیل در اتیوپی، برای اولین بار در سال ۲۰۰۲ اعتبارنامه خود را به‌عنوان عضو ناظر به اتحادیه آفریقا ارائه کرد.

۳. محمد صالح عمر، «اسرائیل توسع مکاسبها الأمنية والاقتصادية والسياسية عبر عضوية الاتحاد الأفريقي»،

www.aljazeera.net، ۲۰۲۱/۰۷/۲۷

۴. همان.



رسانه‌های اسرائیلی ضمن استقبال از پیوستن تل‌آویو به اتحادیه آفریقا به عنوان عضو ناظر، از آن به عنوان یک پیروزی دیپلماتیک بزرگ یاد کردند. ناظران اسرائیلی هم در حال شمارش دستاوردهای اقتصادی و سیاسی اسرائیل هستند. اما عجیب اینکه بیشتر رسانه‌های عربی چنین خبری را سانسور کردند؛ گویی مسئله‌ای عادی است و ارتباطی به جهان عرب ندارد.

1. فراز و نشیب روابط اسرائیل با آفریقا

از زمان اعلام موجودیت رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸، روابط این کشور با آفریقا چندین مرحله را پشت سر گذاشته است:^۱

(الف) اولین دوره نفوذ رژیم صهیونیستی به قاره آفریقا (۱۹۴۸-۱۹۶۷): در طول سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷ روابط اسرائیل با کشورهای آفریقایی برقرار و این رژیم موفق شد با ۳۳ کشور آفریقایی روابط برقرار کند.^۲
(ب) قطع روابط دیپلماتیک کشورهای آفریقایی با رژیم صهیونیستی (۱۹۶۷-۱۹۷۷): پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳، بیشتر کشورهای آفریقایی، به استثنای تعدادی محدود، با اعراب همبستگی نشان دادند و روابط دیپلماتیک خود را با این رژیم قطع کردند؛ با این حال تل‌آویو از طریق توافق‌نامه صلح کمپ دیوید با مصر (۱۹۷۸) موفق به شکستن دیوار تحریم شد.

(ج) دوره بازگشت و عادی‌سازی روابط اسرائیل با کشورهای آفریقایی: امضای پیمان کمپ دیوید فرصتی شد تا اسرائیل از نو در احیای روابط خود با آفریقا اقدام کند. پس از مذاکرات مادرید و توافق‌نامه اسلو، در اوایل دهه ۱۹۹۰، اسرائیل توانست نقشه روابط خود با آفریقا را با حمایت آمریکا دوباره طراحی کند و موفق شد تا به امروز با ۴۶ کشور در آفریقا روابط برقرار کند. بنابراین اسرائیل بازگشت موفقیت‌آمیزی به قاره سیاه داشته است.

2. اهداف اسرائیل در آفریقا

اهداف کلی اسرائیل در آفریقا را این‌گونه می‌توان برشمرد:^۳

(الف) در زمینه سیاسی و دیپلماتیک: اسرائیل در مجامع مختلف قاره‌ای و بین‌المللی به کشورهای آفریقایی نیاز دارد که از آن حمایت کنند. بنابراین با ایجاد روابط با کشورهای آفریقایی در وهله اول به دنبال

۱. همان.

۲. روابط اسرائیل با آفریقا برای اولین بار در سال ۱۹۴۷ با به رسمیت شناختن اسرائیل توسط لیبیا آغاز شد. لیبیا سومین کشوری بود که اسرائیل را در جهان به رسمیت شناخت. غنا اولین کشور آفریقایی بود که اسرائیل در سال ۱۹۵۷ سفارت خود را در آن افتتاح کرد. آفریقای جنوبی نیز در سال ۱۹۵۸ که تحت حکومت آپارتاید بود، از اولین کشورهایی بود که اسرائیل را به رسمیت شناخت.

۳. محمد صالح عمر، پیشین.



تحقق این هدف است.^۱

ب) در زمینه اقتصادی: اسرائیل بیشترین بهره‌برداری را از فلزات گرانبها در آفریقا دارد، به حدی که به یکی از بزرگ‌ترین صادرکنندگان الماس، طلا، اورانیوم و سایر منابع تبدیل شده است.

ج) در زمینه نظامی و اطلاعاتی: اسرائیل در حوزه نظامی و اطلاعاتی چه در زمینه فروش سلاح، چه آموزش‌های امنیتی به نیروهای ارتش کشورهای آفریقایی بیشترین فعالیت را دارد. بدین‌سان پیوستن اسرائیل به اتحادیه آفریقا می‌تواند به راحتی این اهداف را تحقق بخشد.

۳. پیامدهای عضویت اسرائیل در اتحادیه آفریقا

الف) اختلاف میان کشورهای آفریقایی: اسماء الحسینی، کارشناس مسائل آفریقا، در گفت‌وگو با الجزیره مباشر اظهار داشت: «اسرائیل برای دستیابی به دستاوردهای سیاسی، اقتصادی، امنیتی و نظامی در آفریقا برنامه دارد و همه شواهد حاکی از این است که مداخلات این کشور در کشورهای آفریقایی برخلاف منافع مردم است.»^۲ در مقابل کشورهایی که موافق عضویت اسرائیل به عنوان ناظر در اتحادیه آفریقا هستند، ۱۴ کشور آفریقایی برای اخراج رژیم صهیونیستی از اتحادیه آفریقا توافق کردند. آفریقایی جنوبی، تونس، اریتره، سنگال، تانزانیا، نیجر، مجمع الجزایر قمر، گابون، نیجریه، زیمبابوه، لیبیا و سیشل موافقت خود را با تصمیم الجزایر اعلام کرده‌اند.

ب) تهدیدی بر امنیت کشورهای شمال آفریقا: به عقیده دکتر اسامه شعث، پیوستن اسرائیل به اتحادیه آفریقا تهدیدی خواهد بود برای امنیت ملی عرب‌های شمال آفریقا^۳ زیرا با حمایت سایر کشورهای آفریقایی، عرب‌های آفریقایی را به حاشیه می‌راند.

ج) تعمیق روابط با کشورهای آفریقایی و بهره‌مندی از پروژه‌های مختلف اتحادیه آفریقا: حضور اسرائیل به عنوان عضو ناظر، فرصتی برای تعمیق روابط اسرائیل با کشورهای آفریقایی فراهم خواهد کرد و از پروژه‌های مختلف اتحادیه آفریقا، به‌ویژه در کمیته کشاورزی، توسعه روستایی و آب، کمیته مهاجرت و پناهندگان، کمیته حمل و نقل، زیرساخت‌ها، زیرساخت‌های بین‌قاره‌ای و منطقه‌ای، انرژی و گردشگری به نفع خود استفاده خواهد کرد.^۴

د) تأثیرگذاری بر توازن قدرت به نفع اسرائیل: اسرائیل با عضویت در اتحادیه آفریقا به دنبال تأثیرگذاری بر

۱. آفریقا ۵۴ کرسی از ۱۹۳ کرسی در سطح مجمع عمومی سازمان ملل متحد دارد: ۳ کرسی از ۱۵ کرسی در سطح شورای امنیت، ۱۴ کرسی از ۵۴ کرسی در سطح شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد و ۱۳ کرسی از ۴۷ کرسی در سطح شورای حقوق بشر.

۲. موقع الجزيرة مباشر، «إسرائيل عضو مراقب في الاتحاد الأفريقي... ما دلالات هذه الخطوة؟»، ۲۰۲۱/۰۷/۲۴، <https://mubasher.aljazeera.net>

۳. همان.

۴. آمال و شنان، «ما الذي سيغيره انضمام «إسرائيل» إلى الاتحاد الإفريقي؟»، ۲۰۲۱/۰۷/۲۷.



توازن قدرت در برخی مناطق آفریقا است تا مطابق منافع اصلی اسرائیل باشد مانند تنش در منطقه تیگرای و اختلاف بر سر سد النهضه و درگیری در صحرای غربی و...^۱

ه) زنگ خطری برای فلسطین در قاره سیاه: دکتر اسامه شعث، استاد علوم سیاسی و مشاور فلسطین در روابط بین الملل، در مصاحبه با اسپوتنیک پیوستن اسرائیل به اتحادیه آفریقا به عنوان ناظر را ضربه‌ای به مردم فلسطین و حقوق ملی مشروع آنها دانست. به عقیده وی، با پیوستن اسرائیل به اتحادیه آفریقا موقعیت سیاسی اتحادیه در نظام بین الملل به وضوح کاهش خواهد یافت^۲ و از مواضع ضد استعماری اش دور خواهد شد.

و) پیروزی دیپلماتیک و دستاوردهای سیاسی اسرائیل: عضویت رژیم صهیونیستی در اتحادیه آفریقا، دسترسی این رژیم به مجاری قانونی و رسمی بسیاری از سازمان‌های منطقه‌ای و هر نهادی را که ممکن است در آینده در چارچوب آفریقا تأسیس شود، تسهیل خواهد کرد. همچنین عضویت اسرائیل بر تصمیم‌های اتحادیه درباره موضوعاتی که منافع رژیم صهیونیستی را به دنبال دارد، تأثیر خواهد گذاشت.

نتیجه‌گیری

عضویت رژیم صهیونیستی در اتحادیه آفریقا نشانه کم‌رنگ شدن موضع ضد صهیونیستی در برخی کشورهای آفریقایی است و خطری برای پاک شدن آرمان فلسطین از اذهان مردم این کشورها خواهد شد. این عضویت موجب دودستگی میان کشورهای آفریقایی می‌شود که این دودستگی آنها را از اهداف اصلی خود که از قضا هدف ضد استعماری آن متوجه اسرائیل است، دور می‌کند



۱. همان.

۲. موقع اسپوتنیک، «ما تأثیر انضمام اسرائیل للاتحاد الأفريقي على القضية الفلسطينية؟»، ۲۴/۰۷/۲۰۲۱.

تحلیلی بر مذاکرات راهبردی پوتین و بایدن



رویداد

ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، و جو بایدن، رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، در اولین دیدار و مذاکره با یکدیگر در خرداد ۱۴۰۰/ژوئن ۲۰۲۱ در خصوص انجام مذاکره درباره ثبات راهبردی توافق کردند. براساس این توافق، مذاکرات مد نظر را نمایندگان منتخب انجام می‌دهند. سرگئی ریابکوف، معاون وزیر خارجه روسیه، و وندی شرمن، دستیار وزیر خارجه آمریکا، اولین نشست این مذاکرات را در ژنو سوئیس در ۶ مرداد ۱۴۰۰/ژوئیه ۲۰۲۱ برگزار کردند. با توجه به قابلیت تأثیرگذاری مذاکرات و تصمیم‌های آمریکا و روسیه به‌عنوان قدرت‌های برتر و مؤثر، بر مسائل بین‌الملل و منطقه، در این یادداشت ابعاد این مذاکرات را بررسی خواهیم کرد.

تحلیل رویداد

ثبات راهبردی و کنترل تسلیحات از موضوع‌های مهمی هستند که در تماس‌های مقام‌های روسیه و آمریکا طی سال‌های گذشته مطرح شده‌اند. در فراخوان روسیه در سال ۱۳۹۹ به آمریکا برای انجام مذاکرات درباره کنترل تسلیحات، موضوع عدم استقرار تسلیحات در فضا مهم و اساسی جلوه داده شد؛ اما آمریکا از این موضوع استقبال نکرد.

در مذاکرات ثبات راهبردی، از راه‌های کنترل تسلیحات در آینده سخن گفته می‌شود؛ به عبارت دیگر، این مذاکرات به دنبال انجام اقداماتی است که خطر درگیری و جنگ هسته‌ای را کاهش دهد. در حالی که پیمان منع موشک‌های هسته‌ای میان‌برد^۱ و پیمان «استارت»^۲، سال‌ها پیش از این، میان دو طرف منعقد شده بود.

با وجود خروج آمریکا از پیمان منع موشک‌های هسته‌ای میان‌برد در دوره دونالد ترامپ، پیمان استارت که راهبردی‌تر است و با روی کار آمدن بایدن به مدت پنج سال دیگر تا ۲۰۲۶ تمدید شد، همچنان به قوت خود باقی است. به این ترتیب، این سؤال مطرح می‌شود که با وجود این پیمان، دلایل و اهداف مذاکرات ثبات راهبردی میان پوتین و بایدن چیست؟ آیا این مذاکرات موضوع‌هایی جدا و متفاوت از پیمان استارت را شامل می‌شود؟

1. INF: Intermediate-Range Nuclear Forces

2. START: Strategic Arms Reduction Treaty



در معاهده استارت که تمدید و پس از آن معاهده «استارت جدید» نیز امضا شد، کاهش کلاهک‌های اتمی، موشک‌های بالستیک قاره‌پیما، موشک‌های بالستیک زیردریایی و بمب‌افکن‌های سنگین و دوربرد و موشک‌های کروز پیش‌بینی شده است. با توجه به وسعت و شمولیت بالای معاهده استارت، به نظر می‌رسد مذاکرات جدید که دو طرف آغاز کرده‌اند، موضوعاتی فراتر از این موارد را دربرمی‌گیرد که در معاهدات قبل وجود ندارد.

مذاکرات ۲۰۲۱ مسکو - واشنگتن مجموعه‌ای وسیع از مسائل را دنبال می‌کند؛ زیرا امروز ثبات راهبردی، مفهومی بسیار پیچیده‌تر از دوران جنگ سرد دارد که علاوه بر تسلیحات تهاجمی هسته‌ای، مؤلفه‌های دیگری مانند سیستم دفاع موشکی، موشک‌های مافوق صوت، استقرار تسلیحات در فضا، سیستم‌های متعارف دوربرد هدایت‌پذیر و قابلیت‌های سایبری را نیز شامل می‌شود. مذاکرات ثبات راهبردی روی مکانیزمی کار می‌کند که می‌تواند به کنترل تسلیحات جدید، خطرناک و پیچیده‌ای منجر شود که زمان واکنش و پاسخگویی را کاهش و احتمال و دورنمای جنگ‌های تصادفی را افزایش می‌دهند. به عبارت دیگر، این مذاکرات به دنبال قابلیت پیش‌بینی است.

به‌علاوه این مذاکرات درصدد است بازیگران دیگری غیر از ایالات متحده و روسیه را وارد تعهدات کاهش تسلیحات کند. علاوه بر هدف محدود کردن روسیه و آمریکا توسط یکدیگر، مسکو و واشنگتن درصدد کنترل و محدودیت متحدان و دوستان طرف مقابل نیز هستند. روسیه در این مذاکرات، به دنبال محدود کردن کشورهای اروپایی به‌وسیله اعمال نوعی رژیم کنترل تسلیحات بر آنهاست. روسیه می‌خواهد فرانسه و انگلستان را نیز در این رژیم کنترل تسلیحات بگنجانند. از طرف دیگر، آمریکا نیز می‌خواهد چین را مشمول این رژیم کند.

در این میان، روسیه بیش از آمریکا به دنبال این مذاکرات برای ایجاد یک وضعیت باثبات راهبردی است. روسیه همواره استقرار سپرهای دفاع موشکی در اروپا را تهدیدی علیه خود قلمداد کرده و نسبت به آن معترض بوده است. در صورت اعمال مکانیزمی که هدف مذاکرات فوق است، این تهدید علیه روسیه کاهش می‌یابد. به همین دلیل، مسکو خواستار این است که مذاکرات جدید، سپر موشکی در اروپا را نیز دربرگیرد. در حالی که مقامات آمریکایی علاقه‌ای به محدودیت سپر دفاع موشکی ندارند. شاید به‌علت همین اختلاف است که ریابکوف، مذاکره‌کننده ارشد روسیه گفت در این دور از مذاکرات به توافق نرسیدیم.

وجود اختلاف‌های زیاد میان روسیه و آمریکا در موضوعاتی مانند مسائل کلان نظام بین‌الملل، پرونده الکسی ناوالنی و حقوق بشر، اتهام‌های دو طرف به یکدیگر مبنی بر نقض معاهدات میان دو طرف، حمایت روسیه از اوستیای جنوبی و آبخازیا علیه گرجستان، بحران اوکراین و الحاق





شبه جزیره کریمه به روسیه، تحریم‌های آمریکا و اروپا علیه مسکو، استقرار سامانه‌های موشکی ناتو در اروپای شرقی، دخالت‌های آمریکا در کشورهای قفقاز و آسیای مرکزی، بحران سوریه، حمایت روسیه از لوکاشنکو در بلاروس، ادعای دخالت روسیه در انتخابات آمریکا، بازداشت شهروندان یکدیگر به جرم جاسوسی، حمله‌های سایبری، مداخله در امور داخلی یکدیگر و به‌طور کلی رویکردهای یکجانبه‌گرایی آمریکا، مذاکرات جامعه ثبات راهبردی را در مسیر بسیار دشواری قرار می‌دهد. با توجه به همین اختلاف‌ها، در خوش‌بینانه‌ترین حالت می‌توان گفت این مذاکرات برای رسیدن به حداقل نتیجه نیازمند زمان زیادی است.

نتیجه‌گیری

بایدن و پوتین با رضایت به انجام مذاکرات ثبات راهبردی بر حقیقت این سخن پیشینیان خود، رونالد ریگان، رئیس‌جمهور اسبق آمریکا، و میخائیل گورباچف، آخرین رهبر اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۸۵ اذعان کردند که «در جنگ هسته‌ای نمی‌توان پیروز شد و هرگز نباید جنگید». با وجود این، اختلاف‌های زیاد روسیه و آمریکا، رویکرد ضدروسی دولت بایدن، عدم تلاش او برای بازگشت به پیمان‌هایی که ترامپ به‌صورت یکجانبه از آن خارج شد و دخیل بودن کشورهای اروپایی که خود را در تهدید روسیه می‌بینند، گویای چشم‌اندازی واضح و روشن نیست. به عبارت دیگر، اگرچه هدف نهایی مذاکرات فوق کاهش تسلیحات راهبردی و رفع رقابت تسلیحاتی است، اما تاریخ و تجربه رفتاری روسیه و آمریکا نشان می‌دهد رقابت تسلیحاتی از بین نمی‌رود و فقط افزایش کمیت موشک‌ها جای خود را به افزایش کیفیت می‌دهد. نتیجه این رفتار ایجاد شرایط «صلح مسلح» نه تنها در مناسبات روسیه و آمریکا، بلکه میان متحدان آنها خواهد بود.



داعش در افغانستان، از افسانه تا واقعیت



رویداد

در تابستان ۱۴۰۰ با افزایش قدرت طالبان، حرف‌های کارشناسی و غیرکارشناسی متعددی درباره نقش داعش در افغانستان مطرح شد. یکی از این سخنان مهم را دستیار ویژه پوتین در امور افغانستان در ۹ مرداد ۱۴۰۰ گفته است. وی برای چندمین بار خطر داعش مورد حمایت آمریکا در شمال افغانستان و نیز نقش مثبت طالبان در مبارزه علیه داعش را مطرح کرد. کابلوف در میزگرد مجازی بنیاد سیاسی گورچاکوف در مسکو گفت:

«حضور گروه طالبان در شمال افغانستان از رشد تهدید داعش برای کشورهای آسیای مرکزی پیشگیری می‌کند. به گفته این دیپلمات ارشد روس، در این اراضی (شمال افغانستان) از مدت‌ها پیش گروه‌های تروریستی از جمله داعش فعالیت می‌کنند و این گروه‌ها می‌توانند از وضعیت افغانستان برای بی‌ثبات کردن کشورهای همسایه استفاده کنند.»

رئیس اداره دوم آسیای وزارت خارجه روسیه (کابلوف) گفت:

«گروه طالبان روابط بسیار بدی با داعش دارد و در همه این سال‌ها به‌صورت فعالانه با این گروه تروریستی مبارزه کرده است؛ طوری که آمریکا و ناتو یا حتی دولت کنونی افغانستان نتوانسته‌اند در مبارزه با داعش راه به جایی ببرند.»

این مقام روس در همین نشست تحلیل مهمی نیز در رابطه با چرایی این هرج و مرج و فعالیت داعش در افغانستان ارائه کرد و گفت:

«آمریکا چند اشتباه راهبردی در افغانستان مرتکب شد و وضعیت کنونی افغانستان نتیجه همین اشتباه‌های واشنگتن و متحدانش بوده است. اشتباه نخست آمریکا این بود که سعی کرد دموکراسی مد نظر خود را به ملت افغانستان تحمیل کند. آمریکا به‌جای کمک به این کشور برای توسعه ساختار حکومت و اقتصاد خود و تکیه افغانستان به سنت‌هایش، تصور خود در مورد دموکراسی را به این کشور تحمیل کرد. ایجاد شبکه‌ای از پایگاه‌های نظامی در افغانستان توسط آمریکا اشتباه دیگر واشنگتن بود.»

شایان توجه است در ۱۰ مرداد ۱۴۰۰ داعش یک افسر راهنمایی و رانندگی در منطقه آبدان



قندوز را اعدام کرد.

تحلیل رویداد

امرالله صالح، چهره امنیتی دولت افغانستان، در ۱۷ دی ۱۳۹۶ به تهران آمد و در جلسه‌ای در خانه اندیشمندان علوم انسانی سخنرانی کرد. راقم این سطور که در آن جلسه حاضر بود، مشاهده کرد که صالح خط واحدی را در تحلیل مسائل مربوط به داعش در افغانستان دنبال می‌کند: «داعش در افغانستان وجود ندارد و افسانه‌ای بیش نیست. هرچه هست طالبان است.» همین خط تا کنون از سوی مقامات دولت افغانستان تا حد زیادی دنبال شده است و مدام با استفاده از عباراتی نظیر طالبان داعشی و امثال آن سعی در یکی نشان دادن این دو در افغانستان دارند. امروزه با اتفاقات متعدد و حتی چند جنگ نسبتاً بزرگ بین طالبان و داعش در شمال افغانستان (به‌ویژه در درزاب) این حرف میان کارشناسان امور آن کشور خریداری ندارد و اتفاقاً واضح است که فعالیت داعش بدون حمایت حداقل حلقه‌هایی خاص در سیستم امنیتی افغانستان و نیز آمریکایی‌ها میسر نبوده است. از ابتدای فعالیت داعش در افغانستان نیز کارشناسان مستقل و صادق نکات مهمی در این باره مطرح می‌کردند. مرحوم وحید مژده در ۲۹ دی ۱۳۹۳ زمانی که هنوز داعش به یک تشکیلات درخور توجه در افغانستان تبدیل نشده بود، گفت:

«تضعیف گروه طالبان به تقویت گروه‌های تندرویی مانند گروه تروریستی داعش می‌انجامد... طالبان افغانستان برآمده از مدارس دیوبندی هستند و داعش یک گروه سلفی به شدت تندرو است که سر سازش با دیوبندی‌ها را ندارد و حضور داعش در این کشور بیشتر جنبه تبلیغاتی دارد.»

در اواخر سال ۱۳۹۶ و اوایل سال ۱۳۹۷ که داعش به یک گروه قابل توجه (هرچند کوچک) در افغانستان تبدیل شده بود، ظاهر قدیر، نماینده ننگرهار، اعلام کرد که داعش در این ولایت با بالگرد جابه‌جا می‌شوند و یقیناً چنین کاری با هدایت خود دولت انجام می‌شود. روس‌ها نیز خبر از هلی‌برن داعشی‌ها از ننگرهار به شمال می‌دادند. مرحوم وحید مژده در همان زمان (در ۲۱ فروردین ۱۳۹۷) اعلام کرد:

«سکوت دولت افغانستان در برابر اظهارات ظاهر قدیر، نماینده ولایت ننگرهار، مبنی بر حمایت برخی حلقه‌های دولتی از گروه تروریستی داعش، می‌تواند نشانه‌ای از تأمین و تجهیز داعش توسط دولت باشد؛ زیرا اگر چنین نیست، چرا دولت افغانستان درباره چنین اظهاراتی سکوت اختیار کرده است.»

در خلال این سال‌ها تعدادی از نیروهای بریده از طالبان، تعدادی از افراد تی‌تی‌پی (تحریک

طالبان پاکستان) و سپاه صحابه و لشکر جهنگوی، افراد سرگردان وابسته به حرکت اسلامی ترکستان و نیز اتباع کشورهای دوردست (از اروپا و آسیای جنوب شرقی، ترکیه، کشورهای عربی و...) نیروی داعش در افغانستان را تأمین کردند و برآورد می‌شود در نهایت بین ۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ نفر باشند. این افراد که عمدتاً در شرق (بیشتر ننگرهار) و شمال (بیشتر جوزجان) فعالیت داشتند، در برخی مواقع موفق به غلبه بر طالبان شدند و اسرای طالبان را به شیوه‌های عجیب داعشی (با نصب دینامیت به اسرا و منفجر کردن) اعدام کردند؛ اما در بیشتر مواقع از طالبان شکست خورده و به عقب رانده شده‌اند. نکته مهم در جنگ‌های میان داعش و طالبان این است که در برخی نبردها نیروی هوایی ارتش و آمریکایی‌ها مواضع طالبان را هدف قرار داده و عملاً به داعش کمک کرده‌اند. از لحاظ ایدئولوژیک تفاوت جدی میان داعش و طالبان وجود دارد و نزدیکی میان این دو گروه ممکن نیست و به همین علت مقامات طالبان هم بارها از داعش ابراز برائت کرده‌اند. برای نمونه عبدالنعم حقانی، از چهره‌های مهم سیاسی طالبان، در مصاحبه‌ای اعلام کرده است:

«امارت اسلامی با سلفیت و داعش از لحاظ فکری و از لحاظ فقهی تفاوت دارد. ما در افغانستان پیرو مذهب حنفی هستیم و با سلفیت و داعش هیچ نوع نسبتی نداریم. سلفیت و داعش نیز در افغانستان جایگاه مردمی و مهمی ندارند. بنابراین امارت اسلامی برای دوری از جنجال‌ها و اختلافات بین مسلمانان و دفع فتنه و دفع فساد با گروه نام‌نهاد داعش در افغانستان مبارزه می‌کند. مشکلات مذهبی که با فکر داعش و طرز تفکر داعش وجود دارد، بیشتر برای دفع فساد و فتنه از بین مردم مسلمان افغانستان است... شکی در این نیست که داعش در افغانستان پدیده آمریکایی و استخبارات کابل هست تا چالش‌ها و مشکلات برای مردم عزیز افغانستان ایجاد کند و به نوعی نیز سرپوش بر جنایات دولت کابل بگذارد و امور جهادی امارت اسلامی افغانستان را نیز کند کند. همان آمریکا و ناتو و دولت افغانستان پشت داعش هستند تا در امور جهادی طالبان مشکل ایجاد کنند.»

نتیجه‌گیری

برخلاف گفته برخی مقامات امنیتی و سیاسی دولت افغانستان، طالبان و داعش دو پدیده کاملاً متفاوت در افغانستان هستند که با یکدیگر به نبرد نیز پرداخته‌اند. به علت اختلافات ایدئولوژیک میان این دو گروه (طالبان حنفی و داعش وهابی است) امکان نزدیکی میان این دو گروه نیز وجود دارد و به همین دلیل برخی حلقه‌های امنیتی افغان و آمریکایی درصدد استفاده از ابزار داعش برای مقابله با طالبان هستند. البته بی‌شک آمریکایی‌ها اهداف کلان‌تری نظیر آسیب زدن به چین، روسیه و ایران را از این طریق دنبال می‌کنند و به همین علت شخصی مانند دستیار ویژه پوتین در

افغانستان، پیشروی طالبان در شمال افغانستان را امری مثبت ارزیابی می‌کند.



هفته‌نامه مطالعات راهبردی سیل، سال هشتم، شماره 155، 1400



درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی طالبان



رویداد

در نیمه مرداد ۱۴۰۰ جنبش طالبان بر بیشتر خاک افغانستان تسلط یافته است و با روند کنونی خیلی زود شهرهای بزرگ را نیز به تصرف خود درخواهد آورد، مگر اینکه نیروهای ناتو با بمباران گسترده مناطق شهری و روستایی، پیشروی طالبان را متوقف کنند. حال در چنین وضعیتی بیش از پیش این پرسش مطرح می‌شود که نیروهای طالبان چه کسانی هستند؟ آیا چنانچه رسانه‌های حکومتی افغانستان مدعی می‌شوند، آنها نیروهای خارجی و پاکستانی هستند یا افغان هستند؟ اگر افغان هستند، چایگاه اجتماعی‌شان کجاست و حامل کدام ایدئولوژی هستند؟ کدام خصال قومی و فرهنگی را نمایندگی می‌کنند؟ چه نسبتی با زبان فارسی و سنت‌های فرهنگی خراسان بزرگ دارند؟ مجموعه این عوامل جامعه‌شناختی چه تأثیری بر کنش سیاسی این جنبش داشته است؟

تحلیل رویداد

بی‌شک ادعای پاکستانی بودن نیروهای طالبان یک شوخی بزرگ، بیش نیست و اگر جنبش طالبان اصل و اساس نیروی خود را از افغان‌ها نمی‌گرفت، قادر به یک‌دهم این میزان موفقیت در این کشور نبود. البته نکته مهم در این میان این است که علاوه بر پانزده، بیست میلیون پشتون این سوی مرز دیورند، حدود چهل میلیون پشتون نیز در آن سوی مرز زندگی می‌کنند که دست‌کم سه میلیون نفر آنها مهاجران پشتون افغانستانی هستند که در سال‌های حکومت کمونیستی در افغانستان یا در زمان‌های قبل و بعد به طرف پاکستان رفته‌اند. در واقع پشتون‌ها مرز میان دو کشور پاکستان و افغانستان را کم‌رنگ کرده‌اند و آمد و شد بسیاری از این مرز دارند. ممکن است چند هزار نفر از پشتون‌های آن سوی مرز بین طالبان افغانستان حاضر شده باشند؛ اما این عده فقط بخشی از جمعیت نیروهای طالبان را تشکیل می‌دهند. اکثریت قاطع (بیش از ۹۰ درصد) نیروهای طالبان اهل خود افغانستان هستند که میان آنها عده زیادی پشتون هستند؛ با این حال، طالبان تاجیک و ازبک و حتی اقوام کوچک نظیر پشه‌ای‌ها و ایماق‌ها و ... نیز کم نیستند؛ به‌نحوی که آثار زبان و قومیت آنها در همه فعالیت‌های میدانی و رسانه‌ای طالبان دیده می‌شود از ابکی حرف زدن



نیروهای طالب در میدان تا مجلات فارسی تا سرودهای تاجیکی و ازبکی در کنار سرودهای پشتو^۱ در رادیو صدای شریعت و صفحه‌های مجازی طالبان و طرفدارانش، طبیعتاً این اقوام متکثر حول باورهای دینی و برخی سنن فرهنگی مشترک گرد آمده‌اند. همه نیروهای مختلف طالبان از اقوام مختلف پیرو مذهب فقهی اکثریت مردم افغانستان یعنی فقه حنفی هستند. شاخصه‌هایی از تصوف ریشه‌دار در نقاط مختلف افغانستان و باور به زیارت مزار اولیا و اصفیا و نیز موسیقی‌های صوفیانه (متأثر از طریقت‌های قادریه و چشتیه با ضرب‌آهنگ تند یا الله یا هو) میان ایشان دیده می‌شود. از لحاظ فرهنگی نیز سنت‌گرا هستند و به حفظ سبک زندگی افغانستانی علاقه دارند که در پوشش لباس بلند افغان و دستار یا کلاه‌های سنتی نمود دارد و بر عنصر غیرت نیز تأکید دارند. در دل همین نوع فرهنگی، پشتون‌ها تأکید بیشتری بر پرده‌نشینی زنان دارند (در خیلی از نقاط افغانستان و پاکستان اساساً برای حجاب از واژه فارسی پرده استفاده می‌شود). زیرا «تنگ» (در معنای اصیل خود به معنای شرف) در این فرهنگ به‌شدت با حفظ ناموس گره خورده است و برای ایشان مطرح نشدن حرف و حدیثی در این رابطه فوق‌العاده مهم است. اما این تأکید بیشتر برای زنان ازدواج نکرده است و الگوی مادری که حتی گاهی با دلاوری، سلحشوری و سخترانی در میدان جنگ به تشجیع کل قبیله در جنگ علیه دشمن یاری رسانده است، جزء فولکلور آنان محسوب می‌شود.

بیشتر نیروهای رزمی طالبان افراد زیر ۳۰ سال و حتی بخش بزرگی از آنان زیر ۲۰ سال و معمولاً از طبقات نسبتاً فقیر روستایی افغانستان هستند و به‌شدت سختی کشیده و اهل کار زیاد و فرمان بردن از بزرگان خود هستند. این نیروها کاملاً راه خود را حق و مرگ در این راه را برای خود سعادت می‌دانند. عنصر اساسی انتقام در جامعه افغانستان و سن کم نیروهای رزمی طالبان باعث می‌شود که گاهی در برخورد با دشمنان خشونت زیادی نشان دهند، به‌خصوص اگر پس از کشته شدن تعداد زیادی از هم‌سنگران‌شان باشد. اما رویه کلی طالبان بر این است که رفتارها به سمت انتقام‌گیری‌های کور نرود و بزرگان بتوانند با تأکید بر عناصر شرعی و ریش‌سفیدی‌های قبیله‌ای به‌نحوی بهتر مسائل را مدیریت کنند.

قوانین قبیله‌ای پشتون‌ها هم در این زمینه آثار مثبت و منفی دارد؛ چنان‌که ماونت استوارت الفینستون،^۲ محقق و تاریخ‌دان اسکاتلندی قرن‌های هجدهم و نوزدهم، پس از زندگی میان پشتون‌ها بیان کرده است، حرمت مهمان‌پا اهمیت دادن به تصمیم‌های شورا و جوانمردی در جنگیدن و ... از ارکان فرهنگ پشتون‌هاست؛ با این حال عنصر کین‌خواهی نیز میان آنان بسیار قوی است و این دومی می‌تواند در صورت خروج از وجوه شرعی به عنصری تشدیدکننده خشونت در

۱. پشتون، نام قوم و پشتو نام زبان است.

2. Mountstuart Elphinstone

جامعه تبدیل شود.

از نظر سطح تحصیلات و سواد، نیروهای طالبان معمولاً حداقلی از سواد را دارند (برخلاف بسیاری از مردم افغانستان)، اما این سطح سواد بین اکثریت نیروها که بسیار جوان هستند، در سطح پایین است؛ با این حال تعداد عناصر اهل فرهنگ و علم و قلم هم بین جنبش طالبان کم نیست. نحوه تولیدات قلمی آنها در مجله‌های فارسی، پشتو و عربی (به ترتیب حقیقت، شهامت، الصمود) و سایت پنج‌زبانه آنها (علاوه بر زبان‌های پیشین، انگلیسی و اردو) و سطح سواد برخی اعضای دفتر سیاسی (نظیر شیرمحمد عباس استانکزی) و سخنگویان طالبان (سهیل شاهین و دکتر محمد نعیم) که مسلط به چندین زبان هم هستند، حاکی از وجود چنین افرادی است. سمیع الله سلحشور، از نیروهای میدانی طالبان، شاعر نسبتاً خوب و اهل فضل بود. (بسیاری از اشعار او کاملاً متأثر از اقبال لاهوری است. سلحشور در نبرد با آمریکایی‌ها کشته شد.) از گذشته دور و از اولین متون نگارش‌یافته به زبان پشتو توجه به شعر و شاعری چه به پشتو و چه به فارسی نزد آنان بسیار فراگیر بوده است. «پیر روشن»، شاعر و عارف پشتون قرن دهم هجری، از قله‌های شعر و شاعری نزد پشتون‌هاست (مورد علاقه طالبان). سایر شاعران پشتون (از جمله شاعره عارفه، عایشه درانی) توجه زیادی به فرهنگ و ادب فارسی داشته‌اند. امروز هم اعضای پشتون طالبان به‌رغم تمایل زیاد به حفظ آداب و سنن قبیله‌گی و اهمیت دادن به زبان پشتو، از زبان فارسی نیز به‌عنوان یک زبان فرهنگی و حتی دینی استفاده می‌کنند. (برخی از مهم‌ترین کتب دینی و فقهی حنفیان از گذشته‌های دور در بخارا و سمرقند و ... به فارسی نوشته شده است؛ بنابراین یک طلبه حنفی در این منطقه حتماً به زبان فارسی و جایگاه فرهنگی آن علاقه‌مند می‌شود.) واقعا نشانه‌ای از فارسی‌ستیزی میان طالبان دیده نشده است (برخلاف برخی ناسیونالیست‌های پشتون پیرامون غنی). خود زبان پشتو نیز همچون زبان کهن‌ترین بخش اوستا، از دسته زبان‌های ایرانی شرقی است و در اساس با زبان فارسی پیوند و خویشی نزدیک دارد.

پشتون‌ها به چهار دسته بزرگ^۱ تقسیم می‌شوند که غلزایی (غلجایی) و درانی هریک زیرمجموعه یکی از این چهار دسته هستند؛ اما به دلیل شهرت بیشتر این دو قبیله در اینجا به اجمال می‌گوییم که از هر دو قبیله میان طالبان دیده می‌شود؛ چنان که ملا عمر، رهبر اول طالبان، غلزایی بود و ملا اختر و ملا هبة الله (رهبران دوم و سوم طالبان) پشتون درانی هستند. در سال‌های اول شکل‌گیری طالبان حضور پشتون‌های غلزایی در آن بیش از سایرین بوده است.

در انتها باید بر این نکته تأکید کرد که برخلاف برخی حرف‌های شبه‌کارشناسی، طالبان در دوستی و دشمنی تعصبات قومی را مبنا قرار نداده‌اند؛ چنان که دکتر محمد نجیب، پشتون غلزایی اما مورد غضب

۱. قرقشتی، سربنی، کرلانی و بتانی



طالبان بود. در مورد دیگران هم همین نحوه تعامل ایدئولوژیک (غیرقومی) دیده می‌شود.

نتیجه‌گیری

جامعه‌شناسی جنبش طالبان را باید بیش از هر چیز در تعارض میان سنت‌های جامعه افغانستان و مدرنیته وارداتی به این کشور فهم کرد. طالبان با پایگاه وسیعی میان پشتون‌ها (هم غلزایی و هم درانی) و با پایگاهی نسبی میان تاجیک‌ها، ازبک‌ها، پشه‌ای‌ها و ... و با مجموعه‌ای از باورهای دینی (حنفی- صوفی) و خصال قومی (اشغالگرستیزی، مهمان‌نوازی، انتقام‌گیری سخت و ...) در سال ۲۰۲۱ تا حد زیادی نماینده سنت منطقه زیست خود در جای جای افغانستان در برابر آداب و سنن غربی است که بیشتر از سوی حکومت مرکزی کابل نمایندگی می‌شود. بیشتر اعضای طالبان جوان، باسواد (اما سواد اندک) و از طبقات فقیر روستایی هستند. این جنبش روحیه فارسی‌ستیزی ندارد زیرا در سنت‌گرایی آنان زبان فارسی یک زبان فرهنگی و دینی است و اساساً بسیاری از کتب درسی دینی آنها همان کتب فارسی حنفیان بخارا و سمرقند است که به فارسی منظوم و منثور نوشته شده است. در مجموع عوامل جامعه‌شناختی طالبان، ایشان را به کنش سیاسی ضد اشغالگری و ضد نمایندگان فرهنگ جدید سنت‌ستیز یا سنت‌گریز در افغانستان می‌کشاند.



تأثیر اندیشه سیاسی ابوالاعلی مودودی بر طالبان

دکتر طاهره پور غلامی



مسئله

برخی بر این باورند که مبانی فکری و عملی طالبان، به‌ویژه طرح سازش سیاسی آنان، متأثر از اندیشه‌های مودودی است. ابوالاعلی مودودی^۱ از متفکران دینی سده ۱۹۲۰ در حوزه جغرافیایی شبه‌قاره هند است که افکار و اندیشه‌هایش در خارج از شبه‌قاره هند تأثیر زیادی در شکل‌گیری گروه‌ها و جماعت‌های اسلامی داشته است؛ به‌گونه‌ای که برخی ظهور گروه‌های فعال اسلامی با خط‌مشی مسلحانه و حتی غیرمسلحانه را متأثر از افکار او به‌خصوص درباره مفهوم «حاکمیت خداوند»، «جاهلیت»، «تمدن غرب» و «لزوم تحقق جامعه اصیل اسلامی» می‌دانند.^۲ در همین راستا می‌توان به تأثیر اندیشه‌های مودودی بر افکار و عملکرد طالبان نیز پرداخت. سؤال این است که آیا تصویری که مودودی از تفکر سیاسی خود ارائه می‌دهد واجد آن اثرگذاری بر طالبان بوده است یا خیر؟ مودودی تا چه اندازه بر تفکر و عملکرد سیاسی طالبان در دوره جدید نقش داشته است؟

تحلیل مسئله

الف) اندیشه‌های سیاسی مودودی

۱. اسلام: از نظر مودودی، اسلام نظامی جامع و ناظر بر همه شئون زندگی بشر است. از نظر قرآن، یگانه شیوه واقعی و صحیح زندگی کردن و طرز تفکر و عمل، دین اسلام است.
۲. ارائه برنامه سیاسی و اجتماعی: مودودی بر این باور است که خداوند در قرآن اصول و مبانی کلی را که انسان برای زندگی سالم به آن نیازمند است، بیان کرده و پیامبر نیز با استقرار یک نظام سیاسی و اجتماعی، آنچه را در توضیح این اصول نیاز بوده، به‌صورت کامل برای ما آشکار کرده است.
۳. حاکمیت خداوند: مودودی در توضیح جهان‌بینی اسلامی از مفهوم کلیدی «حاکمیت الله» در برابر «حاکمیت بشر» بهره می‌گیرد و بر پایه آیات قرآن تبیین می‌کند که تنها خداوند است که

۱. سعید اسعد گیلانی، نگاهی به احوال، آثار و افکار ابوالاعلی المودودی، ترجمه نذیر احمد سلامی، ج ۱، تهران: نشر احسان، ۱۳۸۰.

۲. ابوالاعلی مودودی ۲۵ سپتامبر ۱۹۰۴ برابر سوم رجب ۱۳۲۱ در اورنگ آباد دکن واقع در جنوب هندوستان به دنیا آمد.



شایستگی مالکیت و فرمانروایی را دارد و تنها اوست که قوانین عادلانه برای مردم وضع می‌کند. در باور ابوالاعلی مودودی، برپایی «حکومت الهی» هدف نهایی رسالت انبیا در دنیاست و همه فسادها و تباهی‌های زندگی اجتماعی، از فساد حکومت‌ها سرچشمه می‌گیرد. او پیش از هر چیز برای بازسازی جامعه خواهان اصلاح آن است. از این نظر، وجود این فساد توسل به خشونت را روا می‌دارد و مودودی جهاد و مبارزه را نشانه بالندگی جامعه می‌داند. از نظر مودودی، قیام برای برپایی حکومت دینی در شریعت نه تنها مطلوب و مقصود است، بلکه جهاد برای آن واجب است.

۴. خلافت عمومی مسلمانان: در نظر مودودی، خداوند همه مؤمنان را خلیفه برحق خود روی زمین می‌داند؛ یعنی خلافت حق همه افرادی است که حاکمیت خداوند را پذیرفته‌اند و با اجرای قواعد الهی، قدرت سیاسی را به منظور تحقق آن به‌کار می‌برند.

۵. حکومت اسلامی: حکومت اسلامی از نظر مودودی، حکومتی ایدئولوژیک است؛ در نتیجه امور آن را باید کسانی اداره کنند که به مبانی و اصول آن اعتقاد داشته باشند. هدف چنین حکومتی تنها برقراری امنیت نیست، بلکه برقراری احکام الهی در سطح جامعه به منظور کسب خیر و سعادت حقیقی بشر، دعوت به تعالیم اسلامی و نشر آن در سراسر جهان و استقرار عدل و ریشه‌کنی ظلم و ستم است.

۶. شورا: در دیدگاه مودودی، اصل شورا و مشورت مبنای تدبیر امور و شئون سیاسی جامعه است.^۱ تصمیم‌های مجلس شورا مبتنی بر رأی اکثریت و مبنای قانونی بودن پذیرش آنها از سوی اکثریت است. مراد از مجلس قانون‌گذاری، اهل حل و عقد است.

۷. قیام علیه حکومت باطل: مودودی به مسئله قیام علیه حکومت فاسق و باطل در جامعه اسلامی می‌پردازد. به اعتقاد او، کوشش برای نفی طاغوت و استقرار حاکمیت الهی امری ضروری است و با توجه به وضع نامطلوب حاکمیت طاغوت در جهان، برقراری حاکمیت الهی در قالب حکومت اسلامی تنها از طریق انقلاب اسلامی به‌دست می‌آید که نقطه اوج تقابل اسلام و غیراسلام به‌شمار می‌رود.

مودودی برای تحقق انقلاب اسلامی اقداماتی زیر را لازم می‌داند:

- پیدایش یک جنبش توده‌ای بر مبنای قرآن و سنت با هدف بازسازی کل جامعه؛
- کسانی که در نهضت اسلامی شرکت می‌کنند باید دارای فهم درست، اخلاق اسلامی، صبر و مقاومت و توانایی مبارزه باشند.
- بسیج و انسجام و تشکیل جمعیت، شرط اساسی تحقق انقلاب اسلامی است.
- وقوع انقلاب مستلزم اقدام سیاسی و مبارزاتی است.
- وجود رهبر صالح در روند انقلاب برای به‌دست گرفتن قدرت و رهبری سیاسی جامعه امری

۱. ابوالاعلی مودودی، خلافت و ملوکیت، ترجمه خلیل احمد حامدی، ج ۱، تهران: بیان-پاوه، ص ۲۹.

کلیدی است.

▪ مودودی روش انقلابی را به علت خشم مخرب و افراط‌گرایی‌اش رد می‌کند و آن را عامل اساسی نابودی سنت‌ها، ارزش‌ها و آثار فرهنگی و تمدنی جامعه می‌داند. انقلاب از نظر مودودی، ظهور حرکت و جنبشی است بر اساس فکر و نظریه حیاتی اسلام و بر پایه قواعد اخلاقی و عملی مبتنی بر تعلیم و تعلم نه یک انقلاب فیزیکی و خشونت‌آمیز. از نظر مودودی، تغییر دادن افکار و اندیشه‌های افراد و تربیت آنها بر اساس ایده‌ها و افکار جدید امری آسان نیست. در این زمینه مودودی می‌گوید در به‌کارگیری خشونت باید محتاط عمل کرد. تلاش برای ایجاد حکومت اسلامی باید متکی بر اصلاح تدریجی و گام به گام باشد. در واقع مودودی نه از مبارزه «بر» رژیم که از مبارزه «در» رژیم صحبت می‌کرد.

۸. جهاد: از نظر مودودی، جهاد در حقیقت، کوشش مستمر و مبارزه مدام برای تحقق نظام الهی و دینی روی زمین است.^۱ وی تحقق هیچ دینی را بدون تشکیل حکومت ممکن نمی‌داند. مودودی بر آن است که کوشش برای تشکیل حکومت اسلامی و اقتدار سیاسی دینی وظیفه همه مسلمانان است و هر کوششی برای رسیدن به آن جهاد در راه خدا تلقی می‌شود. امر جهاد صرفاً مربوط به حوزه جنگ و پیکار نظامی نیست، بلکه دربرگیرنده همه حوزه‌ها، اعم از فکری، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است و در واقع منازعه میان دو اردوگاهی است که هم سخت‌افزاری و هم نرم‌افزاری است.

ب) مبانی فکری و عملی طالبان و تأثیر مودودی بر آن

طالبان مانند هر گروه ایدئولوژیک دیگر، دارای مبانی فکری خاص خویش است که در گذر زمان با اندکی فراز و فرود، به‌طور پیوسته تداوم داشته است. ابعاد فکری طالبان در رویکرد سیاسی‌شان کاملاً مشهود است. همان‌طور که گفته شد، مودودی دستیابی به قدرت سیاسی مسلمانان را منوط به آمادگی ذهنی و روانی و پرهیز از خشونت می‌داند. از این منظر می‌توان از تأثیر مودودی بر شکل‌گیری گفتمان جدید سخن به میان آورد. این گفتمان زمینه‌های فکری لازم را برای شکل‌گیری جریان‌های بنیادگرای اسلامی فراهم آورد. بسیاری از گروه‌های رادیکال مانند طالبان در حوزه نظری ملهم از آرا و افکار مودودی و میراث فکری او بودند که به فراخور شرایط سیاسی و اجتماعی، مورد استفاده این گروه قرار گرفتند.

۱. طالبان و تشکیل خلافت: طالبان که به دنبال تشکیل حکومت و خلافت دینی است، تنها حکومت مشروع را حکومتی می‌داند که بر اساس اصول دینی و الگوی نظام پیامبر و خلفای راشدین تأسیس

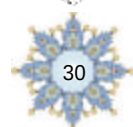
۱. ابوالعلی مودودی، خطبه‌های نماز جمعه، ترجمه آفتاب اضغر، چ ۲، تهران: احسان، ۱۳۷۷، ص ۱۰۴-۱۰۷.



شده باشد. بر همین اساس نظام حکومتی خود را امارت اسلامی با الگوی خلافت اسلامی صدر اسلام نام نهاده است.

۲. حکومت اسلامی: طالبان بر مطرح کردن ضرورت برپایی حکومت اسلامی بر اساس قوانین اسلام، نامشروع دانستن قوانین غیرالهی، جاهلی خواندن حکومت‌ها و جوامع به اصطلاح اسلامی و ارائه تئوری حکومت اسلامی که مشروعیت آن بر اساس نظریه خلافت همگانی ثابت می‌شود، تأکید دارد.

۳. انقلاب، جهاد و شورا: برای پایان دادن به بحران افغانستان و ایجاد ترتیبات سیاسی جدید به همان اندازه که از راه‌حل‌های نظامی استفاده کرده، در مسیر راه‌حل‌های صلح‌آمیز نیز پیشگام شده است؛ چنان که در صحنه سیاسی، دیدگاه‌های مختلفی در قبال راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز از لحاظ نظری و عملی داشته است. تحولات افغانستان در این روزها حاکی است که طالبان برای قرار گرفتن در موضع برتر، تغییر موضع داده است و نه تنها از رویکرد سخت‌افزاری که از رویکرد نرم‌افزاری نیز استفاده می‌کند؛ یعنی در کنار رویکرد نظامی، از طرح‌های مسالمت‌آمیز که در اندیشه مودودی تأکید بر امر شورا نامیده می‌شد، سخن می‌گوید. بر این اساس طالبان در راستای برپایی اهداف خویش که همان برپایی امارت اسلامی است، راه‌حل سیاسی را رد نمی‌کند. از سوی دیگر می‌خواهد برای تصرف مناطق بیشتر تاکتیکش را تغییر دهد و در مذاکرات نیز موضع برتری نسبت به دولت داشته باشد.^۱ برخی می‌گویند طرح‌های مسالمت‌آمیز عبارت است از تشکیل دولتی جدید که طالبان در آن مشارکت داشته باشد، خواه این مشارکت از طریق حضور رهبران آن در وزارت‌خانه‌ها یا مدیریت مناطق تحت سیطره آن در جنوب افغانستان باشد و خواه به صورت تشکیل یک حزب سیاسی ویژه این جنبش. طرح‌های گفت‌وگو و سازش در چند سال گذشته مورد اقبال رهبران کنونی طالبان نبود، با این حال بر برپایی حکومت اسلامی در افغانستان اصرار ورزیده‌اند.



نتانياهو در آینده سياسي اسرائيل



رویداد

کنست اسرائيل، در ۱۳ ژوئن، با ۶۰ رأی موافق در برابر ۵۹ رأی، به بن بست سياسي در اسرائيل پایان داد و با برکناری نخست وزیر پیشین بنیامین نتانياهو از قدرت پس از ۱۲ سال متوالی، دولت بنت لاپید را تأیید کرد. علی رغم اظهارات نتانياهو مبنی بر اینکه وی با کمک ائتلاف مخالف در کنست، تمام تلاش خود را برای سرنگونی دولت جدید انجام خواهد داد؛ با این حال، در همان زمان، وی با چالش های سياسي، قضایی و قانونی بسیاری روبرو است که ممکن است آینده سياسي و سرنوشت شخصی وی را تهدید کند.

تحلیل رویداد

شکی نیست که پس از برکناری نتانياهو از قدرت و با روی کار آمدن دولت جدید، از نفوذ سياسي نتانياهو کاسته شده و این به تقویت فشار بر نتانياهو و تضعیف بیشتر نفوذ وی کمک می کند، که این موضوع در چندین زمینه قابل مشاهده بود:

۱- تسریع در دادرسی های فساد اداری: پیروزی اتحاد «بنت-لاپید» لزوماً به این معنی است که «نتانياهو» بخش عمده ای از نفوذ سياسي خود را به عنوان نخست وزیر از دست داده است، و بر اساس قانون اساسی اسرائيل، این موقعیت به او مصونیت سياسي نمی دهد. این امر به تسریع در دادرسی های فساد علیه «نتانياهو» کمک می کند. این امر به صراحت در رد نظر قضات دادگاه، در ۱۶ ژوئن، بر اساس درخواست وکیل نتانياهو برای به تعویق انداختن دادرسی به بعد از تعطیلات بزرگ یهودیان در سپتامبر آینده، به این دلیل که آنها نیاز به مطالعه اسناد جدید مربوط به تعقیب قضائی دارند قابل مشاهده است. دادگاه تأکید کرد که روند دادرسی طبق برنامه ادامه خواهد یافت و فقط مهلت ارسال اسناد دفاعیه را تا ۲۰ ژوئیه آینده تمدید کرد.

به علاوه، به احتمال زیاد، بر خلاف رویه سابق، در ماه های آینده، «نتانياهو» مجبور به شرکت در جلسات دادگاه خواهد شد. در این زمینه، برخی از ناظران صحنه سياسي در اسرائيل بر این باورند که نتانياهو به دنبال ایجاد اصلاحاتی در قوانین، متناسب با اهداف و تلاش های خود برای



فاصله گرفتن از دایره اتهامات بوده، اما با از بین رفتن نفوذ وی به عنوان نخست وزیر، او اکنون دیگر نمی تواند به این حربه دست پیدا کند.

۲- قانون جدید علیه نتانیاهو: طی روزهای گذشته، رسانه های عبری گزارش دادند که احزاب تشکیل دهنده دولت جدید اسرائیل قصد دارند لایحه جدیدی را تصویب کنند تا از نامزدی فردی که دو دوره رئیس دولت است، جلوگیری کند. این قانونی است که فقط نتانیاهو را مستقیماً در صحنه سیاسی اسرائیل هدف قرار می دهد و نه شخص دیگری را. این قانون نتانیاهو را از نفوذی که در زمان نخست وزیری یا حتی عضویت کنست داشت، محروم کرده و بدون هیچ گونه صلاحیت محافظت از وی یا مصونیت که باعث محاکمه وی در پرونده های فساد مالی می شود، به دادگستری اسرائیل تحویل می دهد.

خطرات پیرامون نتانیاهو به طرفداران وی در حزب لیکود هم تعمیم یافته است؛ زیرا آنها معتقدند که اکنون زمان آن رسیده است که جایگزینی برای نتانیاهو پیدا شود تا از نفوذ حزب راست گرای لیکود در سیاست اسرائیل و تضمین منافع اسرائیل اطمینان حاصل شود. این موضوع در اظهار تمایل برخی از اعضای حزب لیکود مبنی بر نامزدی برای رهبری حزب در انتخابات مقدماتی آینده، منعکس شد؛ به ویژه شهردار سابق قدس، «نیر برکات»، که قصد دارد یک کنفرانس را در تل آویو، با مشارکت هزاران عضو حزب لیکود برگزار کند و چشم انداز خود را برای اسرائیل در سال های آینده ارائه دهد. علاوه بر «برکات»، منابعی از حزب لیکود اظهار داشتند که وزیر بهداشت سابق «یولی ادلشتین» نیز قصد دارد برای رقابت با نتانیاهو کاندید شود. مقامات اسرائیلی در گزارشی اظهار داشتند که ادلشتین اظهار داشت که «نتانیاهو باید جایگزین شود»، به علاوه که «در روزهای اخیر با فعالان برجسته لیکود دیدار کرده تا حمایت آنها از نامزدی وی را جلب کند». ادلشتین در مورد این ادعاها توضیحی نداد، اما در عین حال آنها را انکار نکرد و با این روش از احتمال نامزدی خود بیشتر حمایت کرد.

همچنین، «یسرائیل کاتز»، وزیر دارایی سابق، که در گذشته اعلام کرده بود پس از خروج نتانیاهو از سیاست به دنبال یک نقش رهبری است، احتمالاً برای این رقابت نامزد می شود و شاید این زمان ایده آل برای ورود به رقابت در حزب لیکود باشد.

اگرچه نتانیاهو محبوبیت زیادی را در حزب لیکود و جامعه اسرائیل برای خود حفظ کرده است، با این حال، شکی نیست که این رقابت ممکن است نفوذ وی را تضعیف کند و بقای وی را به عنوان رهبر حزب تهدید کند؛ به ویژه با توجه به دادگاه های فساد، که می توان گفت طرفداران نتانیاهو در حزب لیکود بیش از مخالفان خود و رقبا در ائتلاف دولت جدید، منتظر نتایج آن هستند.

بنابراین، انتخابات مقدماتی لیکود که هر ۵ سال یکبار برگزار می شود، به احتمال زیاد با راحتی





زیادی برای نتانیاهو سپری نخواهد شد، همان طور که در انتخابات قبلی در دسامبر ۲۰۱۹ علیه رقیب او، «کیدئون ساعر»، اتفاق افتاد؛ یعنی هنگامی که «نتانیاهو» حدود ۷۲/۵٪ از آرا را به دست آورد. تعدد نامزدهای احتمالی این بار، همراه با شرایط نامناسب سیاسی، قضایی و قانونی برای نتانیاهو، ممکن است تأثیرات و عواقب منفی بر شانس پیروزی نتانیاهو در انتخابات داخلی داشته باشد.

رهبری جریان معارضه به عنوان گریزگاه

نتانیاهو به عنوان رهبر بزرگترین حزب مخالف، به طور خودکار رهبر ائتلاف مخالفان در کنست شد، و این موضوع گریزگاه راحتی برای گذر از موانع پی در پی که در حال حاضر با آن روبرو است برای وی فراهم می‌کند. اگر نتانیاهو موفق شود دولت «بد» را از نظر خود سرنگون کند، احتمالاً انتخابات جدیدی برگزار می‌شود که نتانیاهو می‌تواند دوباره اتحاد راست خود را بازسازی کند و مجدداً به قدرت برگردد.

در این زمینه، شکی نیست که نتانیاهو، مخالف سرسخت دولت جدید خواهد بود. نشانه‌های مختلفی این موضوع را تأیید می‌کند. در این میان مضامین لفاظی وجود دارد که در سخنان مکرر «خصمانه» وی منعکس شده است. آخرین سخنانی وی در کنست قبل از رای گیری برای دولت جدید در ۱۳ ژوئن بود، جایی که وی صریحاً گفت: «من روزانه با این حکومت بد و دولت چپ‌گرای خطرناک و با هدف سرنگونی آن مبارزه خواهم کرد؛ به یاری خدا، این اتفاق خیلی زودتر از آنچه تصور کنید محقق خواهد شد».

نتانیاهو برای سرنگونی دولت بر اکثریت کمی که در کنست به دست آورده است اتکا دارد که فقط با یک رای به راحتی می‌تواند سرنگون شود؛ زیرا انتظار می‌رود نتانیاهو از اختلافات طرفین برای سقوط دولت در اسرع وقت سوء استفاده کند؛ او قبلاً در دهه اول قرن بیست و یکم این کار را کرده بود.

این موضوع مطابق است با نتایج نظرسنجی منتشر شده توسط کانال ۱۲ اسرائیل است که نشان می‌دهد ۴۳٪ از اسرائیلی‌ها معتقدند که دولت فقط برای مدت کوتاهی دوام خواهد داشت و ۳۰٪ معتقدند که برای مدتی باقی می‌ماند، اما نه برای پایان دوره ۴ ساله خود، در مقایسه با فقط ۱۱٪. که گفتند دولت تا پایان دوره خود باقی خواهد ماند.

توانایی نتانیاهو در سرنگونی دولت منوط به توانایی دولت فعلی در جلوگیری از موضوعات بحث برانگیز، به ویژه در ماه‌های اول، با تمرکز بیشتر بر روی مسائل اقتصادی و اطمینان از انسجام بین اجزای آن است، به طوری که نتانیاهو فرصت را برای دامن زدن به اختلافات ایدئولوژیک بین





آنها از دست بدهد.

به طور کلی می‌توان گفت که «نتانياهو» سرنوشت مبهمی دارد که به عوامل تعیین کننده زیادی بستگی دارد، از جمله میزان موفقیت دولت جدید در ادامه و تقویت انسجام و همچنین نتایج دادگاه علیه او. اگر امروز نتانياهو در صورت اثبات اتهامات به ده سال زندان محکوم شود، می‌تواند او را برای سال‌های آینده در زندان نگه داشته و برای همیشه به کار سیاسی وی پایان دهد.

در این زمینه، بعید است که نتانياهو در جریان محاکمه خود از رئیس جمهور جدید، ایزاک هرتزوغ، رئیس سابق حزب کارگر، که به طور رسمی از ۹ ژوئیه منصب را به دست خواهد گرفت، بخشش ریاست جمهوری را دریافت کند، به ویژه از آنجا که این تصمیم برخلاف رویه افکار عمومی اسرائیل، که چندین ماه پیش خواستار محاکمه نتانياهو به جرم فساد شده بودند می‌باشد.

نتیجه‌گیری

سرنوشت سیاسی نتانياهو در حال حاضر در معرض خطر است و رای دادگاه، عنصر تعیین کننده در تعیین این سرنوشت و پیامدهای آن خواهد بود؛ چه در مورد خود حزب لیکود و چه در سیاست اسرائیل به طور کلی در دوره آینده و چه در مورد ماهیت اتحادهای جدیدی که ممکن است با توجه به عدم حضور نتانياهو در صحنه سیاسی، با توجه به شکننده بودن ثبات دولت فعلی از نظر عقیدتی و سیاسی به وجود بیاید.

